

الهیات اخلاقی در فلسفه کانت در اثبات وجود خدا؛ تحلیل

انگیزه‌ها و مبانی

زهرا ضیایی^۱

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل انگیزه‌های ایمان‌نائل کانت در پرداختن به الهیات اخلاقی و تبیین نقش آن در اثبات وجود خدا تدوین شده است. وی با تأکید بر انگیزه‌های اخلاقی و فلسفی، الهیات اخلاقی خاصی را جایگزین براهین سنتی اثبات خدا ارائه کرد. در پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، افزون بر بررسی عوامل فلسفی و اخلاقی، تبیین و تحلیل دقیق ارتباط میان الهیات اخلاقی و نظام اخلاقی کانت ارائه شد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اگرچه کانت با نقد الهیات طبیعی و متافیزیکی و با تلفیق اخلاق و دین، چارچوبی عقلانی برای پاسخگویی به نیازهای عملی بشر طرح ریزی کرد، مسئله وجود خدا از طریق «برهان اخلاقی» به استدلالی عقیم و ناموجه منجر شد به طوری که می‌توان دیدگاه او را با توجه به مبانی خود وی، مخدوش نشان داد. در نتیجه مفهومی که کانت از خداوند تداعی می‌کند، تصویری بیش نیست. البته تا حدی مفهوم غیر عینی و صرفاً تصویری از خداوند در ذهن تداعی می‌شود. با توجه به اینکه مفاهیم عقلی-به‌ویژه خداوند-در عقل عملی بی‌نیاز از زمان و مکان تصور شده است، هیچ نوع حکایتی نسبت به جهان خارج نداشته و هیچ معنایی در ارتباط با متن واقع تحمل نمی‌کند. از این رو، الزامی که بین احکام اخلاقی با اذعان به خداوند و اراده انسان و مانند آن است، فقط ارزش اخلاقی داشته و راهی به جهان واقع نمی‌گشاید.

واژگان کلیدی: کانت، الهیات اخلاقی کانت، برهان اخلاق، عقل نظری، دین.

۱. دکتری کلام اسلامی، از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.

کانت فرزند عصر روشنگری است و این موضوع سبب شد تلقی او از دین رنگ و بوی این دوران را به خود بگیرد. این دوران که با تحولات عمیق فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همراه بود، بسترساز ورود به عصر سکولاریزاسیون دین را بیش از پیش فراهم آورد. بیشترین اهتمام اندیشمندان این عصر بر تفسیر دین طبق شرایط این دوره شکل گرفت. کانت در این میان از اخلاق برای تحقق این امر بهره جست. مقوله دین در تفکر بشری از جنبه‌های مختلف مورد توجه بوده است و در همه اعصار همواره اندیشمندانی می‌زیستند که به دنبال فهم طبیعت دین - به ویژه مسئله خدا - و سپس به دنبال یافتن نسبت دین با سایر حوزه‌های بشری بوده‌اند. تنوع آرا در این مسئله تا بدان حد دامنه‌دار بوده است که تقریباً هیچ متفکری را نمی‌توان یافت که به نحوی با این مسئله درگیر نبوده باشد. هرچند که نمی‌توان انگیزه‌ها و اهداف متفکران را در رویارویی با این مسئله نادیده انگاشت، اما توجه به خدا و طرز تلقی که می‌توان از آن داشت در آرای آنان به طور علنی یا پنهان وجود داشته است. اگر فیلسوف را کسی بدانیم که درباره انسان، جهان و خدا می‌اندیشد، باید پذیرفت که «خدا» و مسائل مربوط به آن، بنیادی‌ترین موضوع هر اندیشه دینی است. افزون بر این، در بررسی موضوعاتی مانند انسان و جهان نیز همواره می‌توان نقش و جایگاه خدا را در نظر گرفت. به همین دلیل، مسئله خداوند یک امر بنیادی، ریشه‌دار و همیشگی در فکر و سرشت انسان به‌شمار می‌آید. انسان موجودی است که همواره به دنبال بی‌نهایت‌هاست. فطرت کمال‌خواهی انسان زمانی آرام خواهد گرفت که به امر بی‌نهایتی مرتبط باشد و نبود این ارتباط برای انسان خلأی ایجاد می‌کند که او را به سردرگمی می‌کشاند و از سوی دیگر هرچه بر دامنه دانش‌هایش افزوده می‌شود، به این نکته که در شناخت و معرفت دچار محدودیت‌هاست بیشتر توجه دارد. از این رو، او را متقاعد می‌سازد که به منبع دیگری غیر از دانش خود نیازمند است و در نتیجه سراغ دین و البته - خدا - می‌رود. هدف از نوشتار حاضر، بررسی این مسئله است که چه علل و انگیزه‌هایی کانت را به سمت طرح الهیات اخلاقی سوق داد؟ و

اینکه چگونه الهیات اخلاقی کانت، وجود خدا را نه به مثابه یک گزاره نظری، بلکه یک ضرورت عملی توجیه می‌کند؟

کانت پس از آنکه دست الهیات را یکسره از حوزه نظر کوتاه کرد دین را در حوزه عقل عملی قرار داد. در عقل عملی مهم‌ترین شاخصه هر نوع معرفی، اخلاقی بودن آن است. پس به ناچار دین کانت هم رنگ و بوی اخلاق را به خود گرفت. براین اساس، کلیه براهین اثبات وجود خدا را که منشأ نظری داشت مورد تردید قرار داد و آنها را از حجیت ساقط کرد. بدین طریق الهیات نظری را که تا آن زمان سایه سنگینی بر الهیات انداخته بود دچار تزلزل کرد. کانت هیچ‌گاه نمی‌خواست بساط الهیات برجیده شود، از این رو طرحی نو در انداخت و در سایه الهیات اخلاقی و با تکیه بر اصول اخلاقی و مبنای اختیار انسانی، الهیات جدیدی را بنا کرد و بر طبق این الهیات، تعریفی نو از دین ارائه کرد و بیش از همه بر این نکته تأکید کرد که دین باید اخلاقی باشد. بنابراین از میان ادیان ابراهیمی، مسیحیت را که در نظر او کم و بیش از همه اخلاقی‌تر است، برگزید؛ هرچند به یک معنا کانت را نمی‌توان مسیحی سنتی نامید؛ زیرا بیشتر آموزه‌های دین رایج در مسیحیت را مورد انتقاد قرار داد. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۶۱-۲۶۰)

با توجه به جستجو در پیشینه مسئله پژوهش حاضر، مشخص شد که علل رویکرد کانت به الهیات اخلاقی در پژوهش‌ها مغفول واقع شده است. حاصل تلاش علمی محققین گذشته، یا منحصر در تقریرات برهان اخلاقی کانت است که در پژوهش‌هایی چند انعکاس یافته است، از جمله: در کتاب بررسی تقریرهای نظری و عملی برهان اخلاقی بر وجود خداوند به قلم علیرضا مصدقی حقیقی و همکارانش (۱۳۸۶) و نیز در مقاله «استقلال ذاتی یا عدم استقلال ذاتی اخلاق از دین» اثر زینب یوسف‌زاده که به بررسی مقاله دیدگاه کانت و علامه طباطبایی همت گمارده است. در دو پژوهش فوق، مسئله رویکرد کانت به الهیات اخلاقی مورد غفلت واقع شده است. یا محدود به تبیین انسداد باب عقل نظری در الهیات می‌باشد. مانند مقاله «جایگاه عقل در مناسک دینی از دیدگاه کانت»، به قلم طیبه جورابچی و حسین هوشنگی که همچنان موضوع چرایی توجه کانت به الهیات اخلاقی و انگیزه‌های فلسفی و اخلاقی مفقود می‌باشد. از این رو، پژوهش حاضر با

بررسی مبانی نظری الهیات اخلاقی کانت و تحلیل انگیزه‌های وی، رابطه الهیات اخلاقی و اثبات وجود خدا را مورد توجه قرار داده است که کاری نو در زمینه کانت‌شناسی به‌شمار می‌رود.

۲. چارچوب نظری تحقیق

۲-۱. بررسی انگیزه‌های کانت در پرداختن به الهیات اخلاقی

۲-۱-۱. انگیزه فلسفی: تلفیق دین و اخلاق

در نظام فکری کانت، انگیزه‌های فلسفی برای طرح الهیات اخلاقی براساس نیازمندی‌های معرفتی و عملی بشر در مواجهه با بحران‌های فکری و اخلاقی آن زمان شکل گرفته است. یکی از مهم‌ترین این انگیزه‌ها، نقد و اصلاح الهیات متافیزیکی است که به‌عنوان بنیان‌سازان آن، فلاسفه پیشین نظیر آنسلم و دیگران، به‌دنبال اثبات وجود خدا براساس قیاس‌ها و استدلال‌های فلسفی بودند. در تقسیم‌بندی جامعی که در آثار منتشره بعد از مرگ کانت از الهیات به‌دست می‌آید، الهیات به دو دسته کلی الهیات عقلانی و الهیات وحیانی تقسیم می‌شود (ژیلسون، ۱۳۷۴، ص ۹۶-۹۷) وی با الهیات وحیانی مخالف است، الهیات مورد نظر او فقط الهیات عقلانی است؛ بدین‌معناکه سخن گفتن از نظام معرفت خدا نه به مجموع همه معارف ممکن درباره خدا بلکه فقط به چیزی که عقل بشری درباره خدا می‌یابد، اشاره می‌کند (عباس‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۴). اصولاً در نظر کانت التزام به الهیات وحیانی، نوعی عقل تنبل است (عباس‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۶)

کانت الهیات عقلانی را نیز به دو بخش؛ الهیات اخلاقی^۱ و الهیات نظری^۲ تقسیم‌بندی می‌کند. الهیات نظری نیز مشتمل بر الهیات استعلایی^۳ و الهیات طبیعی^۴ است. وی همچنین در نقد عقل محض نشان می‌دهد که براهین اثبات وجود خدا در الهیات نظری، نیز چونان

1. Theological Moral

2. Theological Speculative

3. Theological transcendental

4. Theological Natural

قیاس‌هایی ناپایدار، دچار مغالطات منطقی می‌شوند؛ بنابراین، عقل نظری در اثبات وجود خدا درمانده است و نمی‌تواند این مسئله را اثبات کند. (ژیلسون، ۱۳۷۴، ص ۱۲۰) در ادامه، کانت در کتاب نقد عقل عملی و آثار دیگر خود، به اهمیت و ضرورت جایگزینی این حوزه، یعنی دین، بر پایه اصول و قواعد اخلاقی تأکید می‌کند. وی بر این باور است که در پایان، تنها اخلاق است که می‌تواند پایه‌ای عقلانی برای ایمان و باور به خدا باشد؛ زیرا اخلاق براساس وظیفه و وجدان فرد استوار است. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۶۰)

این رویکرد محصول نیاز به پاسخگویی به معمای اساسی «نیکوکاری» و «سعادت» است که در نگرش فلاسفه پیشین، بیشتر در قالب برهان‌های نظری قابل اثبات بود، اما در عمل، در جهان واقع، تحقق نمی‌یافت. به عبارت دیگر، کانت به دنبال ساختن نظام فلسفی است که در آن، اخلاق و دین، نه تنها در کنار هم قرار دارند، بلکه بر همدیگر تکیه دارند و از یکدیگر تغذیه می‌کنند. (عباس‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۵) از این رو، انگیزه فلسفی او، تلفیق این دو حوزه در یک نگاه عقلانی است؛ زیرا او معتقد است که فقط از این طریق، می‌توان نظامی کامل و قابل دفاع در فلسفه دین ساخت که هم معرفتی است و هم عملی، و تمامی نیازهای معرفتی و نیازهای عملی انسان را پاسخ می‌دهد (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۶۶).

این انگیزه‌ها، در کنار هم، اراده‌ای است که فیلسوف برجسته‌ای چون کانت، در صدد است تا از طریق آن بر نارسایی‌های الهیات سنتی فایق آید و اطمینان حاصل کند که دین، همچنان نقش مهم و انکارناپذیر خود را در شکل‌گیری و تداوم اخلاق و ارزش‌های انسانی حفظ می‌کند. (ژیلسون، ۱۳۷۴، ص ۲۳۱) کانت معتقد است که انسان‌ها، فارغ از تمایلات فردی و شرایط خارجی، دارای وجدان اخلاقی و وظیفه‌ای درونی هستند که آنها را به سمت پایبندی به قوانین اخلاقی سوق می‌دهد. این وظیفه، نه فقط یک الزام بیرونی و دستوری، بلکه ذاتا درون‌ساختی و ذاتا تابع عقل عملی است (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۷۰-۲۷۱). به عبارت دیگر، انگیزه اخلاقی در کانت براساس اصل «خودمختاری اراده» استوار است، یعنی انسان باید اراده کند که قوانین اخلاقی را به عنوان قوانین مطلق و هم‌جهت با عقل عملی پذیرفته و اجرا نماید، بدون اینکه تحت تأثیر مصلحت‌های

شخصی یا عوامل بیرونی قرار گیرد (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۷۰-۲۷۱). در ساختار فلسفی کانت، این انگیزه در قالب اصل «قانون اخلاقی» تجلی می‌یابد که مطابق آن، اراده باید خود را به عنوان قانون‌گذار در درون خود فرض کند. او بر این باور است که فقط اراده‌ای اخلاقی، یعنی اراده‌ای که قوانین اخلاقی را بر پایه «وظیفه» و «الزام مطلق» پذیرفته و عمل می‌کند، ارزش دارد و چنین اراده‌ای است که می‌تواند پایه‌ای برای مفهوم «خوب بودن مطلق» باشد. کانت استدلال می‌کند که این نوع انگیزه، نه مبتنی بر خواست‌ها یا نیازهای شخصی است، نه تابع منافع و مصالح، بلکه بر پایه حکم عقلانیت استوار است، یعنی اراده باید بر اساس «مجموع منطقی و عقلانی بودن» رفتار کند (کانت، ۲۰۰۴، ص ۲۷۴).

۲-۱-۲. انگیزه اخلاقی: خدا به مثابه ضامن نظام اخلاقی

کانت در این بخش در صدد پاسخگویی به این سؤال است که «چرا انسان نیکبخت نیست؟». وی برای پاسخ به این سؤال، چند مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد:

اول، سعادت و فضیلت: در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، کانت به بحران و سؤال بنیادی فلسفه اخلاق پاسخ می‌دهد که چرا انسان‌ها در زندگی عملی خود همواره در پی سعادت و کمال هستند، اما اغلب به آن نمی‌رسند. او معتقد است که «اراده نیک»^۱ تنها شرط اصلی و بی‌شرط برای صادق بودن عمل اخلاقی است؛ یعنی وقتی اراده انسان بر اساس وظیفه و قوانین اخلاقی پدید می‌آید و تنها بر پایه احترام به قانون درونی عمل می‌کند، آن اراده اراده‌ای «خوب» و اخلاقی است، مستقل از نتیجه یا پیامدهای خارجی. این رویکرد نشان می‌دهد که ارزش و اعتبار اخلاق در اراده و نیت است، نه در نتایج حاصله از عمل. (کانت، ۲۰۰۴، ص ۲۷۴) با این حال، کانت در نقد عقل عملی، اعتراف می‌کند که در دنیای واقعی، رابطه میان فضیلت و سعادت همواره دچار تردید است. یعنی، حتی اگر انسان دارای فضیلت و نیت خالص باشد، این کافی نیست که تضمین کند او به سعادت

1. good will

برسد یا دیگران به عدالت و نیکی دست یابند. این اعتراف نشان می‌دهد که در نگاه عملی، تضمین و تضمین‌گر بودن نظام اخلاقی، نیازمند چیزی فراتر از اراده نیک و نیازمند وجود یک نیروی بیرونی و برتر است که بتواند این نظام را تضمین کند و این چنین، مسئله ضرورت وجود خدا در نظام فلسفه اخلاق، شکل می‌گیرد (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۴۶-۲۴۷).

دوم فرض وجود خدا به عنوان قانون‌گذار اخلاقی: کانت در تمهیدات و فلسفه اخلاق، تأکید می‌کند: «قانون اخلاقی در من، مرا به وجود قانون‌گذار بیرونی راهنمایی می‌کند». (حداد عادل، ۱۳۷۸، ص ۲۱۱؛ صناعی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳) این جمله نشان می‌دهد که درک قانونی و اخلاقی فرد، او را به سمت فرض وجود نیروی بیرونی و عالی هدایت می‌کند که آن را خدا می‌نامیم. کانت معتقد است که این خدا، نه به عنوان «علت فاعلی» یا «مسبب مستقیم» نظام اخلاقی، بلکه به عنوان «علت غایی» عمل می‌کند؛ یعنی، خدا مقصد نهایی و هدف‌گذاری است که نظم و عدالت در جهان و در نظام اخلاقی را تضمین می‌نماید (کانت، ۲۰۰۴، ص ۲۷۴). او بر این باور است که وجود خدا، صرفاً یک فرض منطقی و عملی است که در صورت تحقق آن، نظام اخلاقی و عدالت جهان دست‌کم در قالب «نظام ناظر و نجات‌دهنده» قابل تصور است (فیروزی، ۱۳۸۴، ص ۸۸). هدف از این فرض، تضمین این است که نیت‌ها و اراده‌های اخلاقی انسان، در صورت پیروی از قوانین اخلاقی، به نتیجه‌ای عادلانه و سعادت‌آمیز منجر خواهد شد، چراکه خداوند در مقام قانون‌گذار، نظام عدالت و سعادت را در جهان تضمین می‌کند. در این نگاه، خدا یک «حکومت‌گر» یا «مدبر عالی» است که نظام اخلاقی را براساس اقتضائات عقلانی و اخلاقی، به صورت غایی و بی‌تردید ضمانت می‌کند، و این مهم در قالب برهان «ضرورت عملی» اثبات می‌شود (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۴۶-۲۴۷).

۳. برهان اخلاقی کانت در اثبات وجود خدا

بدون شک احساس اخلاقی برای کانت آنچنان جذاب بود که وی را واداشت تا در جایی دو موضوع را برای ذهن خود شگفت انگیز یابد: آسمان پر ستاره بالای سر و قانون اخلاقی در درون را. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۶۸) کانت با مشاهده فعل اخلاقی و احساس درونی انسان به نظریه اخلاق و سپس اثبات وجود خدا رسید. او معتقد بود وقتی انسان در دل طبیعت زیبا احساس آرامش و لذت می‌کند، از درون نیاز به سپاسگزاری از خالق را احساس می‌کند. همچنین، زمانی که انسان با تکالیف متعدد و چالش برانگیزی مواجه می‌شود، احساسی از فرمان برداری و اطاعت از وجودی برتر را در خود می‌یابد. این احساسات سپاسگزاری و خضوع، تمایلات اخلاقی ذهن به تکلیف هستند. انسان برای تکمیل غایت اخلاقی خود نیاز به تصویری از موجودی عالی دارد که علت و هدف نهایی جهان باشد و این احساسات اخلاقی، بی‌واسطه و در عمیق‌ترین لایه‌های نفس انسان ریشه دارند (کانت، ۲۰۰۴، ص ۲۷۴). کانت در کتاب نقد دوم، برهان اخلاقی را در حد یک برهان اثبات می‌بیند و برای تبیین وجود خدا از عناصر کلیدی بهره می‌برد که در ادامه بیان می‌شود.

۳-۱. مفهوم برترین خیر

کانت معتقد بود که برخی عوامل مانند تکلیف اخلاقی و آزادی در انجام آن، موجد اخلاق هستند. خیر اعلی یا برترین خیر، آرمان عقلی - اخلاقی انسان و هدف نهایی زندگی اوست که دربرگیرنده تمام غایات دیگر می‌باشد. (دیویس، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷) این خیر برتر نه فقط ایده‌ای انتزاعی بلکه آرمانی است که حاوی صورت اراده و متعلق آن نیز هست (کانت، ۱۹۹۸، ص ۳۶۶؛ کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۴۲) کانت مفهوم «برترین» را هم شامل معنای «اعلی»^۱ و هم «کامل»^۲ می‌داند و معتقد

1. supreme

2. perfect

است که برترین خیر باید ترکیبی از فضیلت و سعادت باشد. فضیلت از دید او تطابق کامل اراده و احساس با قانون اخلاقی است (کاپلستون، ۱۳۸۰، ۳۴۴/۶) و در این مسیر فقط به رعایت قانون اخلاق به عنوان «تکلیف برای تکلیف» توجه دارد. سعادت نیز حالتی است که در آن همه چیز برای موجود عاقل مطابق میل او پیش می‌رود (کاپلستون، ۱۳۸۰، ۳۴۵/۶). فضیلت برای کانت مهم‌تر از سعادت است، اما سعادت نیز برای کمال فضیلت ضروری است و باید همواره تابع آن باشد.

۲-۳. رابطه میان برترین خیر و قانون اخلاق در عرصه عمل

کانت معتقد است که عقل به ما فرمان می‌دهد که در پی تحقق برترین خیر باشیم؛ زیرا این هدف نتیجه طبیعی فعالیت اخلاقی ما و ناشی از قانون اخلاقی است. (کانت، ۲۰۰۴، ص ۸۴) به نظر او، اگر برترین خیر ممکن نباشد، قانون اخلاق نیز بی‌معنی و پوچ خواهد بود، اما وی توضیح دقیقی درباره چگونگی دستور عقل برای دستیابی به برترین خیر ارائه نمی‌دهد. حتی در کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، جایی که از خواسته‌ها و الزامات قانون بحث می‌شود، اشاره‌ای واضح به مفهوم برترین خیر نیست. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که چنین فرمانی به صورت مستقیم وجود ندارد، یا اگر باشد به عنوان دستوری مستقل از امر مطلق مطرح نشده است. به بیان دیگر، اگر فرض شود که برای ارتقای برترین خیر از تمام توانایی استفاده کنیم، تنها عملی که از ما انتظار می‌رود، احترام به قانون اخلاقی است. در نهایت، وظیفه ما تحقق بخشیدن به شرایط لازم برای برترین خیر است که در حیطه قدرت ماست، این وظیفه مستقل از طلب مستقیم برترین خیر است (کرم، ۱۳۷۵، ص ۱۰۰).

۳-۳. نسبت میان دو مؤلفه برترین خیر

کانت بر این باور است که میان فضیلت و سعادت رابطه‌ای ترکیبی و نه تحلیلی برقرار است؛ زیرا سعادت نباید مبنای قانون اخلاقی باشد. از دید کانت، این رابطه باید علت و معلولی باشد: فضیلت علت سعادت است، نه میل به سعادت علت فضیلت. او بیان می‌کند که ما از پیش

تصدیق داریم که فضیلت باید منجر به سعادت شود. به این ترتیب، غایت نهایی موجودات عاقل، سعادت خاص آنان است و این غایت در احکام عملی که بر آن مبتنی هستند، ترکیبی پیشینی و تجربی است. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۴۶-۲۴۷) همچنین، اینکه هر انسان باید برترین خیر جهان را غایت قصوای خود قرار دهد، یک حکم ترکیبی پیشینی و عملی است که عقل ناب وضع کرده و فراتر از تکالیف اخلاقی قرار دارد (صانعی، ۱۳۸۸، ص ۴۴). برای اینکه رابطه فضیلت و سعادت تحقق یابد، به عنصر سومی نیاز است که بتواند پیوند ضروری میان این دو برقرار سازد. بنابراین، پرسش اصلی این است که چگونه فضیلت می‌تواند موجب سعادت شود و برترین خیر تحقق یابد.

۳-۴. خداوند به عنوان شرط امکان برترین خیر

کانت دو مشکل اساسی در ارتباط با خیراعلی بیان می‌کند: نخست، عقل عملی به رابطه‌ای ضروری میان فضیلت و سعادت حکم می‌کند، اما تجربه این رابطه را تأیید نمی‌کند؛ (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۴۶-۲۴۷) چراکه بسیاری افراد با وجود رفتار اخلاقی، سعادت‌مند نیستند (بخشایش، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹). کانت معتقد است نبود چنین رابطه‌ای بنیاد اخلاق را متزلزل می‌سازد (کانت، ۱۷۸۸، ص ۲۷۵-۲۷۶). از این رو، او فرض می‌کند که برقراری این رابطه فقط در جهانی معقول و تحت سلطه موجودی اخلاقی و قادر به هماهنگ‌سازی فضیلت و سعادت ممکن است، که همان «خدا» است (الیاده^۱، ۱۹۹۵، ۲۴۹/۷). بنابراین، او وجود خدا را شرط تحقق خیراعلی معرفی می‌کند (الیاده، ۱۹۹۵، ۲۵۱/۷). کانت نتیجه می‌گیرد که گزاره «خدا وجود دارد»، از دل عقل عملی و به مثابه یک حکم ترکیبی پیشین پدید می‌آید. این گزاره نه از عقل نظری، بلکه به مثابه نتیجه‌ای اخلاقی مطرح است و در ورای تکلیف اخلاقی قرار دارد، به گونه‌ای که وجود خدا برای هماهنگی میان طبیعت و اخلاق ضروری تلقی می‌شود (صانعی، ۱۳۸۸، ص ۴۳).

۴. نتایج برهان اخلاقی از نظر کانت

۴-۱. شناخت عینی خداوند

کانت بر این باور است که استدلال اخلاقی نمی‌تواند شناخت عینی به وجود خداوند ارائه دهد؛ چراکه خداوند به دلیل بی‌نهایت بودنش نمی‌تواند به شهود عینی درآید، اما این استدلال برای انسان‌های پایبند به اصول اخلاقی، نوعی باور عملی صادق را نسبت به خداوند ایجاد می‌کند. (سالیوان، ۱۳۸۰، ص ۱۳۸) کانت اعتراف می‌کند که این استدلال برای قانع کردن شکاکان کافی نیست، اما برای افراد با تعهدات اخلاقی، دلیل ذهنی محکمی برای اعتقاد به خداوند و امید به ملکوت او فراهم می‌آورد. به بیان دیگر، اگر رسیدن به غایت اخلاقی بدون خداوند ممکن باشد، این شرط نسبی خواهد بود، اما چون غایت اخلاقی بی‌بدیل است، وجود خدا به عنوان شرطی قطعی و ضروری برای آن شناخته می‌شود و می‌توان باور عملی صادق و معقولی نسبت به وجود او داشت. کانت، شناخت عینی در مابعدالطبیعه را غیرممکن می‌داند، اما باور صادق دینی را معتبر می‌شمارد (بخشایش، ۱۳۸۸، ص ۱۳۰-۱۳۱).

از دید کانت، اگر بخواهیم خداوند را در جایگاه شناخت عینی قرار دهیم، باید به «ضرورت» متصف باشد، و چون ارتقای خیراعلی و وظیفه اخلاقی است، مفروض انگاشتن خداوند نیز شرط لازم برای این وظیفه است. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۴) کانت این ضرورت را در قالب یک فرضیه به عنوان اصل توضیحی می‌پذیرد، اما آن را ایمان عقلانی برای نیازهای عملی معرفی می‌کند و معتقد است که همه تکالیف انسانی باید اوامر الهی تلقی شوند؛ امری که در عقل اخلاقی نیز به وضوح مضمّن است (کاپلستون، ۱۳۸۰، ۳۹۳/۶).

۴-۲. تقدم عقل عملی بر عقل نظری

کانت در نقد دوم، از افزایش معرفت نسبت به خدا خبر می‌دهد؛ بیان عادی درباره نظر کانت این است که اصول موضوعه، معرفت را افزایش می‌دهد، اما این افزایش به لحاظ نظری نیست، بلکه از نظر عملی است. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۴) کانت توضیح واضح‌تری را در این باره بیان می‌دارد و آن

اینکه وجود خداوند به مثابه متعلق شهود هرگز قابلیت عرضه ندارد و حصول معرفت درباره امور فوق حسی ممکن نیست (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۶)، اما با این حال عقل نظری باز هم مجبور است امر فوق (یعنی وجود خدا و...) را تا این اندازه بپذیرد که، چنین اموری وجود دارند (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۳۱). از این رو امر مذکور، خالی از معنی نخواهد بود بلکه معنی خواهد داشت. از طرف دیگر، بنا بر آنچه در سطور قبل بیان شد، مفاهیمی که از حیث نظری فقط جنبه تنظیمی داشتند اکنون به مدد عقل عملی تعیین می‌یابند. بنابراین، معرفت به خداوند گرچه در عقل نظری فقط بر پایه یک ایده تنظیمی موجب اتحاد مفاهیم می‌شود در نگرش عملی محض و به سبب رابطه با قانون اخلاق، به طور کامل تصدیق و اثبات شدنی هستند. کانت در اینجا به نوعی بر تقدم عقل عملی بر جنبه نظری آن تکیه کرده و می‌گوید: «اگر عقل عملی نتواند چیزی را جز آنچه عقل نظری از بینش خویش به آن عرضه می‌دارد به مثابه داده فرض و تعقل کند، در آن صورت عقل نظری سبق و اولویت خواهد داشت، ولی اگر چنین فرض کنیم که عقل عملی از خود دارای اصول پیشینی اصیلی است که پاره‌ای اوضاع نظری به نحولاینفک با آن متحد است، هرچندکه در عین حال از هرگونه بینش ممکن عقل نظری منقطع شده است، در این صورت، مسئله این است که کدام مصلحت عالی‌تر است؟» (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۶-۱۲۷). مسلم آن است که کانت در این باره بر مصلحت عقل عملی اهتمام تام ورزیده و فقط راه معرفت به خدا را از راه رجوع به عقل عملی قابل اثبات می‌داند.

۴-۳. ابتناء دین بر اخلاق

کانت استدلال می‌کند که از اخلاق به دین می‌توان رسید. او بیان می‌کند که پایه‌ریزی قانون اخلاقی به پادشاهی خداوند منجر می‌شود و تحقق خیراعلی بدون انگیزه‌های خودخواهانه را ممکن می‌سازد. این میل اخلاقی فرد را به دین، به عنوان مرحله تحقق باور و رسیدن به ایمان اخلاقی، سوق می‌دهد. در ایمان اخلاقی، پیروی از قانون اخلاقی ضروری است و در این مسیر،

اخلاق به موجودی والا احترام می‌گذارد و برای اجرای کامل قوانین اخلاقی، یک علت نهایی را که شایسته ستایش است، معرفی می‌کند. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۸۲۸)

کانت تأکید می‌کند که اخلاق و ایمان چنان به هم پیوسته‌اند که رد یا اثبات یکی به معنی رد یا اثبات دیگری است. ایمان به خدا و زندگی پس از مرگ با اخلاق فردی آمیخته است؛ به نحوی که بدون آن، فرد در برابر از دست دادن ایمان احساس خطر ندارد. از این رو، حتی اگر برخی افراد انگیزه‌های خیر اخلاقی نداشته باشند، دین از طریق ایجاد ترس، می‌تواند آنها را به رفتار اخلاقی ترغیب کند. (کانت، ۱۹۶۰، ص ۷) کانت همچنین هشدار می‌دهد که اعمال را نمی‌توان به عنوان فرمان خداوند برشمرد، بلکه باید آنها را قوانینی دانست که فرد به آنها تعهد درونی دارد (کانت، ۱۷۸۸، ص ۸۲۹). دین از دیدگاه کانت به رسمیت شناختن تکالیف اخلاقی الهی است که نخستین بار مفهوم خدا را به طور روشن و مشخص معرفی می‌کند. بنابراین، از نظر او دین و اطاعت از خداوند با پذیرش مفهوم الهیات، پیوندی ناگسستنی دارند (کانت، ۲۰۰۷، ص ۳۱۰). به باور کانت دستیابی به دین از طریق اخلاق، امری بدیهی است و حتی افرادی مانند اسپینوزا اگر بخواهند به تعهد اخلاقی خود پایبند باشند، می‌توانند وجود خالق اخلاقی جهان را بپذیرند. (کانت، ۲۰۰۷، ص ۳۰۹)

۵. صفات خدای اخلاقی کانت

کانت پس از آنکه ضرورت وجود خداوند را از طریق امکان «خیرترین» یا «خیراعلی» به اثبات رساند، در صدد برآمد تا صفاتی را که برخاسته از ویژگی‌های قانون اخلاقی است، برای خدا برشمارد. طرح چنین مباحثی از جانب کانت فقط بدین دلیل صورت گرفت که در نگرش او «همان طور که مقولات فاهمه را از باب آنکه شرایط استعلایی و پیشین معرفت عینی‌اند، اثبات می‌کند، در اینجا هم وجود خدا و اوصاف او - و همچنین اختیار و جاودانگی نفس - را از باب آنکه از شرایط پیشین واقعیت و امکان قانون اخلاقی در عقل عملی‌اند اثبات می‌نماید». (بخشایش، ۱۳۸۸، ص ۱۲۹-۱۳۰) به اعتقاد کانت، بایستی تمام صفاتی که برای تحقق کامل اراده چنین

موجودی ضروری است تصور شود که بدون آن هرگز نمی‌توان به درک و شناخت درستی از خدا دست یافت. کانت در یک تقسیم‌بندی کلی صفات خداوند را به چهار دسته صفات تقسیم می‌کند که عبارتند از: قیاسی، رسمی، سلبی و صفات خاص اخلاقی (بیوئینگ، ۱۳۸۸، ۲۹۰-۲۹۱).

۵-۱. صفات قیاسی

این‌گونه صفات حاکی از نوعی تشابه و قیاس میان صفات انسان و خداوند می‌باشد. کانت در پانوشت پنجاه و شصت کتاب تمهیدات این دسته صفات را با مثالی چنین توضیح می‌دهد: «همان نسبتی که میان افزایش خوشبختی فرزندان و محبت والدین آنها وجود دارد، میان سعادت نوع بشر و اصل ناشناخته‌ای در خدا که آن را محبت می‌نامیم نیز برقرار است... و این بدین معناست که نسبت آن [خدا] با جهان را می‌توان مانند نسبت و رابطه‌ای فرض کرد که میان اشیا موجود در جهان وجود دارد». (حداد عادل، ۱۳۷۸، ص ۲۱۱) بنابراین تعریف، صفاتی همچون محبت، لطف و... جزو صفات قیاسی خداوند لحاظ می‌گردند.

۵-۲. صفات رسمی

این دسته صفات به صفات طبیعی نیز شهرت دارند و مراد از آن، صفاتی است که بتوان از طریق آنها صفات خاص اخلاقی را افزایش داد؛ (صانعی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳) صفاتی از قبیل عالم مطلق، قادر مطلق، حاضر مطلق و سرمدی از این نوع صفات می‌باشند. بنابراین، هنگامی که گفته می‌شود خداوند عالم مطلق است بدین معنا خواهد بود که خداوند با علم به نظام طبیعی جهان - (قلمرو سعادت) - و علم به احوالات درونی فاعل - (قلمرو فضیلت) - احاطه کامل داشته باشد، یا به عبارتی روشن‌تر؛ «خداوند باید عالم مطلق باشد، تا به رفتار من تا ژرف‌ترین ریشه حالت نفسانی ام در همه حالات ممکن و در همه زمان آینده علم داشته باشد» (کانت، ۱۷۸۸، ص ۴۴۳) و زمانی که گفته می‌شود او قادر مطلق است از آن جهت است که بتواند سعادت را معلول فضیلت قرار دهد و از طریق یک رابطه ترکیبی پیشین، عالمی بسازد که در آن سعادت متناسب با فضیلت باشد (کانت،

۱۷۸۸، ص ۴۴۵). وانگهی! خداوند باید مرید هم باشد تا بتواند در آفرینش عالم و نیز در خلق برترین خیر از سر اراده عمل کند؛ او همچنین باید حاضر مطلق، سرمدی و غیره نیز باشد.

۵-۳. صفات سلبی

صفات سلبی نیز همان‌گونه که از نام آن بر می‌آید صفاتی است که زمان مند و مکان مند بودن را از خداوند سلب می‌کند. بنابراین رأی، خداوند باید بر زمان و مکان احاطه داشته باشد و از شرایط زمانی نیز بی‌نیاز باشد؛ «خدا از شرایط زمانی بی‌نیاز است». (کانت، ۱۷۸۸، ص ۴۴۵-۴۴۴)

۵-۴. صفات خاص اخلاقی

کانت این دسته صفات را منحصر در سه وصف قداست، خیرخواه و عدالت می‌داند. وجه اطلاق این سه صفت به اوصاف خاص اخلاقی بدین دلیل است که این سه وصف، سازنده کل مفهوم اخلاقی خداوند می‌باشند. این اوصاف در خداوند به‌گونه‌ای در هم تنیده شده‌اند که شناخت هر یک بسته به شناخت دیگری است. بنا به تصریح کانت، صفت قداست به نوعی بر دو وصف دیگر- خیر خواهی و عدالت- برتری دارد؛ چرا که این وصف- قداست- در حقیقت از قداست قانون اخلاقی منتزع شده که مقتضی سعادت است. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۴-۱۲۸) بر طبق تفسیر کانت از وصف قداست، خداوند را ابتدا باید در جامه یک قانون‌گذار مقدس شناخت که هیچگاه از گرایش‌های معارض اخلاق متأثر نبوده و نخواهد بود؛ همان‌گونه که محال است اراده او برخلاف قوانین اخلاقی عمل کند. در یک کلام، خداوند شبیه قانون اخلاقی تصور شده که به صورت شخص درآمده است. (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۴-۱۲۸) در قدم دوم، کانت وصف خیرخواهی را برای خداوند بر وجه اطلاق اثبات می‌کند؛ خیرخواهی عبارت است از: خرسندی کامل و بی‌واسطه از رفاه دیگران. این صفت از نظر کانت، خاص خداوند و شایسته خداوند می‌باشند؛ زیرا خداوند عاری از نیازمندی است (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۷-۱۲۹).

کانت می‌گوید، خیرخواهی فی نفسه و لِنفسه بی حد و حصر است. بنابراین، در تعیین سعادت نسبت به شایستگی فاعل، ضرورت وصف عدالت در مورد او انتظاری است شایسته. (کانت،

۱۷۸۸، ص ۱۲۴-۱۲۸) عدالت صفتی است که از خیرخواهی در تعیین سعادت به واسطه قداست حاصل می شود. عدالت در این معنا یک کمال سلبی به شمار می رود؛ زیرا خیرخواهی خداوند را به حدی محدود می کند که ما خودمان را سزاوار آن نکرده ایم. بنابراین، از عدالت خداوند می توان تعبیر به خیرخواهی حقیقی نمود (کانت، ۱۷۸۸، ص ۱۲۲).

۶. نتیجه گیری

کانت در حوزه دین و الهیات با چالش های جدی روبه رو می باشد. هرچند او در معرفت و اخلاق نوآوری های مهمی ارائه کرد، اما نتایجش درباره خدا و دین محل تأمل است. کانت می کوشد ایمانی عقلانی بسازد که نه به طور کامل متعلق به عقل نظری است و نه عقل عملی، بلکه در قلمرو دیانت جای می گیرد. این نگاه، شکاف بین اخلاق و مفهوم عقلی خدا را پر می کند، اما به تناقضاتی می انجامد؛ از جمله اینکه گاه خدا را اصل موضوع اخلاق می داند و گاه قانون گذار اخلاق، که نوعی دور ایجاد می کند. یکی از ضعف های اصلی نظریات کانت، برهان اخلاقی او برای اثبات خداوند است که بر «خیر اعلی» استوار است. این نگاه دوگانه به طبیعت انسان، اختیار را زیر سؤال می برد؛ زیرا اگر خداوند هماهنگ کننده فضیلت و سعادت باشد، رفتار دیگران را نیز باید تغییر دهد که به معنای سلب اختیار آنان است. افزون بر این، تأکید کانت بر سعادت با ادعای او درباره امر مطلق در تناقض است؛ چراکه سعادت، امری مشروط و وابسته به شرایط است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۵۸؛ محمدرضایی، ۱۳۸۸، ص ۲۹۷)

الهیات اخلاقی کانت از حیث عینیت نیز دچار مشکل است. از نظر او، مفاهیم عقلی مانند خداوند، بدون ارتباط با شهود حسی، فاقد واقع نمایی اند. بنابراین، خدای کانت فقط تصویری ذهنی است که نمی تواند به واقعیت خارجی اشاره کند. این نگاه، الهیات او را به امری اخلاقی تقلیل می دهد که با خدای ادیان، تفاوت اساسی دارد. همچنین، برهان او تنها برای کسانی ضرورت می یابد که عقلانیت مستقل داشته باشند و برای دیگران فاقد وجهت است. براین اساس، الهیات اخلاقی کانت از چند نظر آسیب پذیر است: تناقض در جایگاه خدا، ابهام در مفهوم

خداوند، نادیده گرفتن اختیار انسان، و تقلیل دین به اخلاق. او نتوانست پیوند محکمی بین اخلاق عینی و خدای غیرقابل شناخت برقرار کند. در نتیجه، نظام فکری اش در این حوزه بیشتر شبیه به تلاشی شعبده‌وار است تا استدلالی مستحکم. (زاگال، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴)

فهرست منابع

۱. باوکر، جان (۱۳۸۳). مفهوم خدا. مترجم: لوعلیان لنگرودی، عذرا. تهران: کتابخانه حوزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۲. بخشایش، رضا (۱۳۸۸). عقل و دین از دیدگاه کانت. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). تبیین براهین اثبات خدا. قم: مرکز نشر اسراء.
۴. داوری، علیرضا (۱۳۸۸). نام آوران فلسفه. تهران: دستان.
۵. دیویس، براین (۱۳۷۸). درآمدی به فلسفه دین. مترجم: صابری، ملیحه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۶. زاگال، هکتور، و گالیندو، خوزه (۱۳۸۶). داوری اخلاقی: فلسفه اخلاق چیست؟ مترجم: حیدری، احمدعلی. تهران: حکمت.
۷. ژیلسون، اتین (۱۳۷۴). خدا و فلسفه. مترجم: پازوکی، شهرام. تهران: حقیقت.
۸. سالیوان، راجر (۱۳۸۰). اخلاق در فلسفه کانت. مترجم: فولادوند، عزت‌الله. تهران: طرح نو.
۹. عباس‌زاده، لطیفه (۱۳۸۴). دروسی در الهیات فلسفی از ایمانوئل کانت. پایان‌نامه کارشناسی ارشد فلسفه و کلام. دانشکده علوم انسانی. دانشگاه قم.
۱۰. فیروزی، جواد (۱۳۸۴). پیدایش الهیات نوین در مسیحیت. تهران: امیرکبیر.
۱۱. قنبری، حسن (۱۳۸۸). دین و اخلاق در نگاه هانس کونگ. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۲. کاپلستون، فریدریک (۱۳۸۰). تاریخ فلسفه: از ولف تا کانت. مترجم: سعادت، اسماعیل، و بزرگمهر، منوچهر. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی سروش.
۱۳. کانت، ایمانوئل (۱۳۷۰). تمهیدات: مقدمه بر هر ما بعد الطبیعه که به عنوان علم عرضه می‌شود. مترجم: حداد عادل، غلامعلی. تهران: نشر مرکز دانشگاهی.
۱۴. کانت، ایمانوئل (۱۳۷۸). درس‌های فلسفه اخلاق. مترجم: صانعی دره‌بیدی، منوچهر. تهران: نقش و نگار.
۱۵. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸). دین در محدوده عقل تنها. مترجم: صانعی، منوچهر. تهران: نقش و نگار.
۱۶. کرم، یوسف (۱۳۷۵). فلسفه کانت. مترجم: محمدرضایی، محمد. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۷. محمدرضایی، محمد (۱۳۸۳). الاهیات فلسفی. قم: بوستان کتاب.
۱۸. مگی، برایان (۱۳۸۸). داستان فلسفه. مترجم: صالحی علامه، مانی. تهران: کتاب‌آمه.
۱۹. یوئینگ، ا. سی (۱۳۸۸). شرحی کوتاه بر نقد عقل محض. مترجم: سعادت‌خمسه، اسماعیل. تهران: هرمس.
20. Eliade, M. (1995). The Encyclopedia of Religion. Macmillan & New York: Library press.
21. Kant, I. (1960). Religion Within the limits of Reason Alone. New York: Herper & Brothers.
22. Kant, I. (1998). Critique of Pure Reason. Cambridge: University Press.

23. Kant, I. (2004). Prolegomena to any future Metaphysics That Will Be Able to Come Forward as Science With Selections from the Critique of Pure Reason. Cambridge: University press.
24. Kant, I. (2007). Critique of Judgement. Oxford: University press.
25. Kant, Immanuel. (1788). Critique of Practical Reason. Tran: Thomas Kingsmill Abbott.

